

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد زمانی

روز اول - شنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۴

جلسه دوم

ساعت: ۱۰-۱۱

بررسی مسلک اول

دلیل بر قول مرحوم آقا ضیا عراقی

خلاصه دلیل : حکم چهار مرحله دارد: به هر یک از این مراحل چهارگانه که نظر شود، واقعیست.

- مرحله اول : مصلحت و مفسده. (شکی نیست که مصلحت و مفسده از امور واقعی هستند، تابع جعل نیستند)
- مرحله دوم : اراده، اراده ای که به آن فعل تعلق می گیرد، صلات و صوم، این مرحله هم امر واقعیست.
- مرحله سوم : مرحله انشاست، بعد از تعلق اراده مولا بر اساس آن اراده، حکم را انشا می کند. انشا به امر واقعیست. از مقوله فعل است که از مقولات نه گانه است و مقوله فعل واقعیست.
- مرحله چهارم : از این انشاء مولا وجوب یا الزام یا حکم انتزاع می شود. آیا این امر انتزاعی، امر اعتباری است یا امر واقعی است؟ انتزاعیات اموری هستند که در خارج ما به ازاء ندارند، اما یک منشأ انتزاع در خارج دارند. این امور انتزاعی را باید با آن منشأ انتزاع سنجید. اگر از امر خارجی انتزاع شده است، پس این منتزع می شود امر واقعی، منتها به اعتبار منشأ انتزاع.

پس بنابراین حکم چهار مرحله دارد، هر یک از این مراحل که بررسی می شود، ملاحظه می شود که اینها واقعی هستند. جعل در کجای این مراحل چهارگانه وجود دارد؟ اینکه مشهور میگویند: احکام تکلیفیه مجعولات شرعیه هستند به چه دلیل است؟ لذا ایشان می فرماید: برای کلام مشهور دلیل وجود ندارد و چه بسا شهرتی که مستندی ندارد.

مختار استاد زمانی (زیدعزه):

در این مراحل سه گانه مرحله سوم حقیقت حکم است که همان انشاء باشد و به نظر انشا همان اعتبار و جعل است که توضیحش ارائه خواهد شد.

نقد و بررسی استاد زمانی نسبت به قول مرحوم آقا ضیا عراقی

در رابطه با فرمایش محقق عراقی دو مطلب مطرح است:

مطلب اول: بحث فلسفی:

به نظر یک اشتباه فلسفی اینجا رخ داده است (خیلی فقهی اصولی نیست) ایشان فرمود: انشا از مقوله فعل است، و فعل یکی از مقولات نه گانه عرضی است. از ایشان سوالی مطرح می شود که چرا مقوله فعل؟ پاسخ داده می شود که چون این فاعل کاری انجام داده است، انشاء کرده است. انشاء فعل است، فعلی است که از فاعلی صادر شده است، پس بنابراین داخل مقوله فعل است، حالت انفعالی که نیست، یک حالت فعلی است.

اما مطلب این است که در رابطه با مقوله فعل تعریفی که در فلسفه گفته می شود؛ این است که مقوله فعل عبارت است از هیئت تدریجیه ای که حاصله از تاثیر فاعل در چیزی است، هر فعلی از مقوله فعل نیست، باید دو ویژگی داشته باشد. اولاً باید تدریجی باشد. آرام آرام اتفاق بیفتد، آنی فایده ندارد. ثانیاً باید تأثیر در شیئی داشته باشد، منفعلی حتماً

داشته باشد. مثلاً گرم شدن آب به آتش، به وسیله آتش آبی گرم می‌شود، کتری روی شعله، گرم می‌شود. این حالتی که آرام آرام این آتش، آب را گرم می‌کند از مقوله فعل است .

بزرگان تذکر داده اند که این واژه فعل رو برای اینکه این چنین برداشت اشتباهی نشود، این چنین تعبیر شود به مقوله "ان یفعل" با فعل مضارع یعنی تدریج حتماً لحاظ می‌شود .

صرف انجام یک فعلی، مقوله فعل نخواهد بود . مثلاً جلوس که هیئت تدریجی نیست، از مقوله فعل نیست بلکه از مقوله وضع است . اصلاً انشاء داخل در مقوله فعل نیست ، انشاء اگر لفظی باشد، می‌شود داخل در مقوله وضع و داخل در مقوله فعل نخواهد بود.

مطلب دوم : بحث اصولی :

محقق عراقی رضوان الله تعالی علیه فرمود: مرحله سوم حکم انجایی است که مولا طبق ان اراده، انشاء می‌کند. فرمود، انشای امر واقعی است. عرض ما این است که دعوای ما در انشاء نیست. دعوای ما در منشأ می‌باشد . چه چیزی را انشاء کرده است. انشاء یک عملیات گفتاری یا رفتاری است یا با اشاره چیزی را می‌فهماند . سوال این است که با این انشاء چه چیزی انشاء شده است ؟ آن منشأ محل بحث ماست که وجوب گفته می‌شود، متعلق انشاء مورد بحث است .

به نظر اینجا خلطی صورت گرفته است حکم ان انشاء نیست، بلکه منشأ است، یعنی به واسطه این انشاء چه چیزی ایجاد شده است ؟ انشاء یعنی ایجاد کردن. چه چیزی ایجاد شد ؟

بله انشاء تکلم است یا رفتاری هست، اینها امور واقعی هستند ولی مورد بحث نیست. بحث این است که به واسطه این قول یا به واسطه این فعل یا به واسطه اخباری که خبر داده چه چیزی ایجاد شده است؟ ان چیزی که به واسطه انشاء شکل گرفته چیست ؟

ما عرض می‌کنیم که آن همان جعل است. یعنی این کاری که مولا انجام داده و این ایجاد که ایجاد کرده، چیزی را در عالم اعتبار ایجاد کرده است. آن منشأ یک امر اعتباری است. بنابراین استدلال ایشان در اینجا مورد مناقشه قرار می‌گیرد که در واقع در فرمایش محقق عراقی، به نظر ما یک خلطی بین مقوله تکلم، مقوله انشاء و آن چیزی که به دنبال این انشاء ایجاد شده قرار گرفته است.

ما نمی‌گوییم انشاء همان وجوب است. می‌گوییم انشاء الوجوب یا انشاء الحکم. حکم و وجوب که دعوای ما است، متعلق انشاء است، نه اینکه نفس انشاء باشد. بله، ما هم قائلیم که انشاء امر واقعی است، ولی به حکم ارتباطی ندارد.

متعلق این انشاء می‌شود آن حکم، وجوب یا آن حرمت که البته بحث ما بر سر منشأ است. ایشان انشاء را تحلیل کرده در حالی که انشاء محل بحث ما نیست. محل بحث ما منشأ است. ما معتقدیم که آن منشأ یک امر اعتباری است، آن منشأ وضع به دست شارع است و رفعش به دست شارع. این‌ها بیانگر آن است که این‌ها امور جعلیست و قراردادی از طرف شارع مقدس هستند. بنابراین، این استدلالی هم که ایشان دارند به نظر ما مورد مناقشه است.

خب پس بنابراین، این مسلک اول در باب حقیقت حکم که حقیقت حکم امر واقعی است با این دو شاخه‌ای که عرض کردیم.

مسلک دوم :

مسلک دوم، مسلک محقق اصفهانی است، رضوان الله تعالی علیه. محقق اصفهانی حقیقت وجوب ایجاب یا الزام همان حکم شرعی را یک امر انتزاعی می‌داند.

ملاحظه بفرمایید امر انتزاعی هر وقت می‌گوییم باید یک منتزعه‌منه برای آن درست کند. ما باید ببینیم طبق نظر محقق اصفهانی رضوان رحمه الله تعالی علیه این وجوب بحث الزام منشأ انتزاعش چیست. آیا آن منشأ انتزاع هم که یک امر واقعی باشد، سپس این منتزعه از او انتزاع می‌شود؟

پس این هم می‌شود یک امر واقعی. پس الان منتزعه ما مشخص شد چیست. منتزعه مفهوم وجوب، الزام، بعث، حرمت و زجر. این مفاهیمی که احکام شرعی ما را تشکیل می‌دهند. خب باید ببینیم این منتزعه‌منه چیست؟ ایشان می‌فرماید مولا همیشه یک انشایی دارد. از آن انشاء این مفاهیم انتزاع می‌شود. انشای چی؟ ایشان می‌فرماید که حکم شرعی عبارت است

از انشاء بداعی، جعل داعی، انشا یک کار اختیاری است که آن منشی انجام می‌دهد. انشاکننده امور اختیاری همیشه داعی می‌خواهد. بدون داعی که نمی‌شود. یعنی انگیزه‌ای می‌خواهد. انشا می‌تواند انگیزه‌های مختلف داشته باشد. گاهی داعی آن، امتحان است، مثل همان که خداوند امر کرد به حضرت ابراهیم که باید بنده حضرت را بگوید. امر به حضرت ابراهیم آمد که ذبح کن، این یک انشا بود، اما داعی آن چه بود؟ بله، داعی امتحان بود. گاهی انشا بدایی تهدید است. اعمالوا ما شئتم. قرآن می‌فرماید هر کار بخواهید بکنید، انجام دهید

در اینجا به معنای مجوز دادن، که این امر تهدید تلقی می‌شود. هنگامی که می‌خواهید تهدید کنید، گفته می‌شود هر کاری از دستتان برمی‌آید انجام خواهید داد. گاهی اوقات انشاء ما برای تهدید است. گاهی نیز برای ناتوان نشان دادن. یعنی انشاء می‌شود تا عجز مخاطب را نشان بدهد. ما "فاتو بسوره من مثله" اگر در آنچه که بر بنده‌مان نازل کرده‌ایم شک دارید، مثل این قرآن بیاورید؛ یعنی می‌خواهد به مخاطب بفهماند که تو ناتوانی و نمی‌توانی این کار را انجام دهی. مرحوم اصفهانی می‌فرماید: حکم شرعی آنجاست که انشاء به نیت ایجاد انگیزه در مخاطب باشد، تا آن عمل را انجام دهد. حکم شرعی انگیزه‌اش امتحان و دیگر چیزها نیست. حکم شرعی زمانی می‌گوییم که انگیزه مولا از انشایش ایجاد یک انگیزه در نفس مخاطب است. البته ایشان می‌فرمایند منظورمان از انگیزه، انگیزه فعلی نیست. بلکه انگیزه امکانی است. حالا به این نکته توجه کنید. ایجاد انگیزه وقتی مولا می‌خواهد در نفس مخاطب ایجاد کند به دو صورت است؛ یک بار انگیزه بالفعل و یک بار انگیزه امکانی. انگیزه بالفعل منجر به عمل می‌شود. اما انگیزه امکانی یعنی امکان انجام عمل را برای او فراهم کند. وقتی مولا حکم شرعی می‌کند و امر می‌کند، می‌خواهد در نفس مخاطبش ایجاد انگیزه کند؛ انگیزه فعلی یا انگیزه امکانی. اگر انگیزه فعلی باشد نباید راهی برای معصیت باقی بماند. در حالی که معصیت وجود دارد. پس معنی چیست؟ می‌گوید انگیزه امکانی است. یعنی به مخاطب امکان می‌دهد که اگر منقاد باشد؛ بتواند عمل را انجام دهد. به این دلیل می‌گوییم احکام شامل کافران هم می‌شود. یعنی احکام شرعی شامل کافران و گناهکاران می‌شود با این که آنها انگیزه فعلی ندارند. اما وظیفه مولا چیست؟ ایجاد انگیزه امکانی است.

زمانی که فرمایش مرحوم اصفهانی اینگونه است، می‌فهمیم که زمانی که مولا انشاء کرد و امر به نماز کرد و سایر تکالیف را بیان نمود و زکات گفت، از این انشاء چه حاصل می‌شود. مفهوم وجوب و الزام ناشی از این انشاء است. این مفاهیم، مفاهیم انتزاعی هستند. پس مفهوم وجوب یا مفهوم حرمت، این‌ها مفاهیم انتزاعی هستند. از چه چیزی انتزاع می‌شوند؟ از آن انشاء. مولا یک انشاء کرد، این انشاء به داعی جعل داعی باعث می‌شود که مفهوم وجوب و الزام انتزاع شود. بنابراین، محقق اصفهانی نظریه‌اش این است که این مفهوم وجوب و الزام از نظر ما مفاهیم انتزاعی هستند نه جعلی یا اعتباری. مانند ملکیت و زوجیت که جعلی و اعتباری هستند. اما وجوب و حرمت، برخاسته از انشاء هستند. بعد این وجوب و این‌ها از آن انشاء می‌آیند و انتزاعی می‌شوند. این دیدگاهی است که ایشان بیان فرموده‌اند.

نقد و بررسی استاد زمانی نسبت به قول مرحوم محقق اصفهانی

حال سوال ما به فرمایشات مرحوم اصفهانی رضوان الله تعالی علیه این است که، آیا انتزاع مربوط به عالم مفاهیم است یا عالم مصادیق؟ آیا انتزاع یک کار مفهومی است یا یک کار مصداقی؟ این یک سوال است. سوال بعدی این که آیا بحث ما راجع به مصادیق است یا مفهوم وجوب؟ آیا می‌خواهیم مفهوم وجوب را تحلیل کنیم یا حقیقت و مصداق وجود را تحلیل کنیم؟ عرض ما این است: سوال اول، انتزاعات همواره مربوط به عالم مفاهیم می‌شوند. یعنی وقتی می‌گویید امر انتزاعی، یعنی ذهن من مفهومی را از خارج انتزاع کرده است.

آیا بحث ما در مورد مفهوم و جایگاه وجوب است یا در مورد حقیقت آن؟ بحث ما درباره حقیقت است. این یک سؤال است. نظر ما این است که اگر به فضای انتزاع وارد شویم، بحث‌مان مفهومی می‌شود. انتزاعات مربوط به مفاهیم هستند زیرا کار عقل است. انتزاع محصول ذهن است؛ ذهن از یک امر خارجی، مفهومی را استخراج می‌کند. آیا کلام ما درباره مفاهیم است یا حقیقت؟ ما قصد داریم درباره حقیقت و مفهوم واقعیت وجوب به تعبیر دیگر، وجوب به حمل شایع بحث کنیم یا وجوب به حمل اولی. به نظر ما، بحث ما در مورد وجوب به حمل شایع است، یعنی آن چیزی که حکم واقعی دارد. این یک نکته است.

نکته دوم این است که منشأ انتزاع چیست؟ محقق اصفهانی فرموده که منشأ انتزاع وجوب چیست؟ انشای به داعی جعل داعی؟ به نظر ما، همان انشا، همان اعتبار است. انشا به معنای ایجاد کردن است. دو نوع ایجاد داریم: ایجاد حقیقی و ایجاد اعتباری. کسی که انشا می‌کند و ایجاد می‌کند، نفس این ایجاد کجاست؟ آیا همان طور که محقق اصفهانی فرموده، انشا به داعی جعل داعی است؟ ما می‌خواهیم بگوییم که این انشایی که ایجاد می‌شود، کجاست؟ این انشا که مولی ایجاد می‌کند، در جهان واقع یا در عالم اعتبار ایجاد می‌شود؟ به نظر ما، این ایجاد همان ایجاد اعتباری است. ما معتقدیم که انشا با اعتبار مساوی است. انشاهای ما همیشه امور اعتباری هستند، مثل انشای ملکیت، انشای زوجیت و انشای وجوب. انشا به معنای ایجاد است. در عالم خارج، مولی ایجاد نمی‌کند؛ تکلیف امری اعتباری است. یعنی در عالم اعتبار، جایی که مولی و عبد وجود دارند، مولی در این عالم تکلیفی را برای عبد خود ایجاد و محقق می‌کند. اما این تحقق کجاست؟ در جهان خارج؟ یا در عالم اعتبار؟ آیا در این فضا چیزی ایجاد می‌شود یا نه؟

بر این اساس، نظر ما این است که اگر این وجوبها را هم بخواهیم انتزاعی بدانیم باید ببینیم منشأ انتزاع چیست. فرموده‌اند منشأ انتزاع انشا است. آیا انشا امری واقعی است یا اعتباری؟ مفهوم انشا را باز کنیم. انشا یعنی ایجاد. کجا مولی ایجاد می‌کند؟ مولی وقتی می‌خواهد چیزی ایجاد کند، در نفس خود یا در نفس عبد در چه فضایی است؟ در فضای مولویت و عبودیت. این فضا یک فضای قانونی و اعتباری است. بنابراین، امری واقعی نیست. دیدگاه ما این است که انشا در این فضای قانونی شکل می‌گیرد. انشایی که مربوط به احکام و تکالیف شرعی است، در یک فضای قراردادی و قانونی است که الله تعالی مولی و ما عبد او هستیم. حضرت حق تکالیف را در این فضا انشا می‌کند. این فضا اعتباری است و بنابراین انشاء امری اعتباری است و بر این اساس؛ فرمایش محقق اصفهانی که فرموده است این امر باید انتزاعی باشد؛ تمام نیست.

مسلك سوم :

مسلك سوم؛ مسلك اعتبار و جعل است. ابتدا قائلین به این نظریه را معرفی کنیم و سپس به استدلال و نقد بپردازیم. اولین کسی که به صراحت این مسئله را بیان کرده، محقق نائینی است.

در جای جای تقریرات ایشان تصریح می‌فرمایند که احکام شرعی، اموری اعتباری هستند. و خود ایشان امور اعتباری را از امور انتزاعی و امور واقعی جدا می‌کنند. می‌گویند فضای عالم اعتبار غیر از انتزاع است و غیر از واقعیت خارجی است. بعد از ایشان، مرحوم آیت‌الله خویی این نظریه را پذیرفته‌اند. رهبر فقید انقلاب، رضوان‌الله تعالی علیه، نیز نظری مشابه داشتند. همچنین مرحوم علامه طباطبایی در حاشیه‌هایی که بر کفایه دارند و در مباحث فلسفی‌شان، به تفصیل بحث کرده‌اند که این احکام شرعی اموری اعتباری هستند.

بار دیگر معنای اعتبار را بررسی کنیم و سپس تفاوت بین مسلك اعتبار و دو مسلك دیگر را بیان کنیم. مراد از اعتبار چیست؟ اعتبار معانی مختلفی دارد و به معنای فلسفی آن کاری نداریم. می‌خواهیم معنای فقهی و اصولی آن را بگوییم. اعتبار عبارت است از همان جعل و قرارداد. امور اعتباری یعنی اموری که وراء جعل و قرارداد، هیچ واقعیتی نخواهند داشت.

این اعتبار دو نوع است. یک وقت اعتبارها اعتبارهای شخصی هستند؛ یعنی فردی برای خودش یک قراردادی می‌کند و یک عملی را بر خود الزام می‌کند که حتماً انجام دهد، مانند نذر یا عهد. این‌ها اعتبارها و قراردادهای شخصی هستند که فرد برای خودش تعیین می‌کند. یک وقت این اعتبارها را اعتبارهای قانونی می‌نامند. اعتبارهای قانونی به دلیل حالت عمومی بودنشان، اعتبارهای عقلانی نیز نامیده می‌شوند؛ یعنی عقلاً می‌آیند و این اعتبار را به انجام می‌رسانند.

حالا یک بحثی دارند که این عقلاً این اعتبارها و قراردادهای را به چه منظور انجام می‌دهند؟ می‌گویند برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی، چون که زندگی اجتماعی نیاز به نظم دارد و نباید هرج و مرج باشد؛ بنابراین باید یک سری قراردادهایی وجود داشته باشد که هر کس ملزم به اجرای آن‌ها باشد. وقتی این قراردادهای اجرایی می‌شوند، زندگی اجتماعی سامان پیدا می‌کند. منشأ اعتبارهای عقلانی نظم و انتظام زندگی اجتماعی است. حالا نکته‌ای که باید حتماً در اینجا دقت کنیم این است که حکم شرعی ماهیتاً همین قراردادهای عقلانی است. در فضای قانونی یعنی حکم شرعی به عنوان قانون

اعتبار قانونی نامیده می‌شود. سازوکار حکم شرعی با سازوکار قوانین عقلانی تفاوتی ندارد. آنچه که بر قوانین عقلانی حکمفرماست، اصل اولیه‌ای است که اگر دلیلی خاص و روش خاصی برای جعل حکم و اعتبار از سوی شارع ارائه نشده باشد، همان سازوکاری که در فضای قوانین عقلانی حاکم است، در اینجا نیز حاکم خواهد بود الا ما خرج بالدلیل. این اصلی است که در اینجا مطرح شد. بنابراین این نکته اول باید روشن شود. وقتی می‌گوییم احکام شرعی اعتباری هستند، یعنی از سنخ قراردادهای قانونی عقلانی هستند و با قرارداد به وجود می‌آیند. اگر آن قرارداد برداشته شود، آن حکم نیز برداشته می‌شود. واقعیتی غیر از این جعل و قرارداد، این حکم شرعی نخواهد داشت.

خب این نکته‌ای است و نکته دوم اینجاست که فرق بین این مسلک با دو مسلک گذشته کاملاً روشن می‌شود. اگر بگوییم احکام جعلی و اعتباری هستند، یعنی واقعیتی غیر از اعتبار نخواهند داشت. اما اگر بگوییم واقعی هستند، امور واقعی اصلاً تابع قرارداد نیستند. چه شما قرارداد داشته باشید و چه نه، امر واقعی سر جای خود باقی است چون یک حقیقت مستقل دارد و به واسطه آن دگر نمی‌شود تابع قرارداد باشد. برای مثال، آتش می‌سوزاند، چه شما قرارداد کنید و چه نه. اما در امور اعتباری چنین نیست. امور اعتباری قابل تخصیص هستند و در شرایط مختلف می‌توانند تغییر کنند. باید دقت کرد که اعتبارات بر اساس اغراض شکل می‌گیرند و نه واقعیت و حقیقت و نفس الامر. اغراض مختلفی در اینجا وجود دارد. اعتبارات عقلانی بر اساس اغراضی شکل می‌گیرند. خواه این اغراض اجتماعی باشند یا فردی، در هر حال امور اعتباری همیشه محوریت غرض دارند و بر اساس اغراض شکل می‌گیرند.

اعتبارات عقلایی بر اساس اهداف شکل می‌گیرند. در برخی موارد هدف اجتماعی و در برخی موارد هدف فرعی دارد که به آنها نمی‌پردازیم. اما به هر حال، امور اعتباری همواره هدف محور است و بر اساس اهداف شکل می‌گیرد. به همین دلیل ممکن است در جایی هدفی وجود داشته باشد و آن امر مشاهده شود و در جای دیگر که آن هدف وجود ندارد، آن امر اعتبار نداشته باشد. دقیقاً مانند اعتبارات عقلایی که در چنین مواردی به شکل مشابهی عمل می‌کنند.

به عنوان مثال، فرض کنید می‌گویند کسی که سرقت کرده در این شرایط مجرم است، اما در شرایط دیگر مرتکب جرم محسوب نمی‌شود. در شرایط اضطراری همانند سال قحطی که شخص دچار گرسنگی شدید می‌شود و چیزی برای خوردن ندارد، سرقت اشکال چندانی ندارد، همانند خوردن مردار در شرایط اضطراری یا به اندازه رفع جوع اشکالی ندارد. در امور واقعی، این شرایط تأثیری ندارند. اگر چیزی واقعی است، همواره واقعیت دارد و به حالات مختلف وابسته نیست. یک امر واقعی در همه شرایط موجود یا غیر موجود است و حالات گوناگون بر روی آن تأثیر نمی‌گذارد. مثالی که می‌توان زد این است که اگر آتش در خانه ظالم یا مظلوم بیفتد، همه‌جا می‌سوزد و تفاوتی ندارد. اما در فضای قانونی، اوضاع متفاوت است؛ ظالم و مظلوم احکام متفاوتی دارند. به این دلیل که امور اعتباری می‌توانند تغییر پذیر، تخصیص پذیر و نسخ پذیر باشند، در حالی که در امور واقعی چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد. یا چیزی وجود دارد یا ندارد.

بنابراین، حالا که این توضیحات را ارائه دادیم، می‌خواهیم بررسی کنیم که احکام شرعی چگونه هستند؟ آیا احکام شرعی واقعی هستند یا اعتباری؟ نکاتی که اخیراً عرض کردم، بیاییم در احکام شرعی بررسی کنیم ببینیم آیا آنها قابلیت تخصیص، تقیید و نسخ دارند یا نه. آیا عناوین ثانویه می‌توانند حکم اولیه را تغییر دهند؟ به نظر ما این امکانات نشان می‌دهد که این امر اعتباری است. یعنی وضع و رفع آن به دست شارع است و بر اساس اهداف و حالات مختلف مکلف تغییر می‌کند. امور واقعی تغییر ناپذیرند. اگر موجود باشند، موجودند و تفاوتی بین افراد مختلف ندارند. اما جایی که تفاوت حاصل می‌شود، مثل اعتبارات ممکن است در تقسیم‌بندی، تخصیص، دلیل حاکم و محکوم و ایجاد عناوین اولیه و ثانویه باشد. مثلاً می‌گویند اکل مردار؛ در این فرض اشکالی ندارد ولی در فرض دیگر اشکال دارد.

این فضایی که ترسیم می‌کنیم، نشان می‌دهد که امر واقعی نیست. امور واقعی همواره ثابت و بدون اختلاف هستند. بنابراین استدلال ما به زبان فلسفی استدلال آتی است، یعنی از اثر پی به واقعیت می‌بریم. تغییرپذیری اثر امور اعتباری است که نشان می‌دهد احکام شرعی جعلی و اعتباری‌اند و تابع اهداف هستند. حالا هدف چیست؟ این بحثی مفصل است که بیشتر مربوط به علم کلام می‌شود. هدف از احکام شرعی تربیت انسان‌هاست و شرایط تربیت متفاوت است و در شرایط متفاوت احکام نیز تفاوت دارند.

لذا ممکن است حکم این آقا با حکم آن آقا کاملاً متفاوت باشد. زیرا شرایط تربیتی حاکم بر این فرد با شرایط تربیتی حاکم بر آن متفاوت است. مثلاً یکی از نشانه‌های اعتبار این احکام، تدریجی بودن آنها است. یعنی در ابتدا که اسلام آمد حتی نماز واجب نبود. گفته می‌شد: «لا اله الا الله» بگویید، و همین کافی بود. به تدریج نماز واجب شد. روزه نیز در سال دوم هجرت واجب شد. یعنی تا ۱۵ سال مسلمانان روزه نمی‌گرفتند، زیرا واجب نبود، هرچند مستحب بود. در سال دوم هجرت، آیه "شهر رمضان" در سوره مبارکه بقره نازل شد. همین تدریجی بودن نشان می‌دهد که این احکام اعتبار دارند. اگر امری واقعی بود، باید از ابتدا وجود می‌داشت. زیرا امور واقعی تدریجی نیستند، یا هستند یا نیستند. اینکه در برخی مواقع شارع حکم را وضع نکرده، به دلیل آن است که شرایط تربیتی جامعه هنوز آماده نبوده تا این حکم بیان و وضع شود.

تدریجی بودن احکام به نظر ما نشان‌دهنده این است که احکام به دست شارع وضع می‌شوند و بر اساس هدف ایشان، حکم ممکن است بیان نشود و زمانی که هدف مورد نظر باید تحقق یابد، آن‌گاه حکم بیان می‌شود. بنابراین نظریه‌ای که برای ما قابل قبول است، بر اساس همین استدلال آنی است که خدمت شما عرض کردیم؛ اینکه احکام امور اعتباری‌اند، همان‌طور که محقق نائینی و دیگران فرمودند.

در تفسیر این اعتبار، نکاتی مطرح می‌شود؛ در رابطه با اینکه حکم شرعی اعتباری است، حضرت آیت‌الله العظمی خویی بیانی دارند و علامه طباطبایی نیز بیانی دیگر. حالا من این دو بیان را خدمتتان عرض می‌کنم.

۱. حضرت آیت‌الله خویی می‌فرمایند که حقیقت حکم شرعی اعتبار نفسانی مولا است. یعنی در وجدان مولا، مولا چیزی را وضع می‌کند. می‌گویند حقیقت این اعتبار نفسانی چیست؟ این اعتبار باید ابراز شود و مادامی که ابراز نشود، برای مکلف وظیفه‌ای ایجاد نمی‌کند. پس در واقع حقیقت حکم شرعی آن اعتباری است که در نفس مولا می‌باشد. یعنی مولا در نفس خود مصلحت را درک کرده، اراده‌ای شکل گرفته و در نفس خود اعتبار می‌کند. حضرت آیت‌الله خویی می‌فرمایند این اعتبار، ثبوت فعل در ذمه مکلف است. شاهدی بر این مطلب، آیه کریمه در سوره مبارکه آل عمران است: "و لله علی الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً". بنابراین حکم یک اعتبار نفسانی است. اعتبار چیست؟ ثبوت در ذمه مکلف. اگر وجوب باشد و اگر حرمت باشد، چیست؟ اعتبار، محرومیت و حرمان در ذمه می‌باشد؛ یعنی مولا محرومیت را در ذمه او در نظر می‌گیرد. مثال شرعی برای این مورد، محرومیت در تصرفات مالی است، (محجور) مثل کسی که ورشکسته شده و حاکم حکم می‌دهد که او از تصرفات محروم است. بنابراین، حکم شرعی اعتبار نفسانی در نفس مولاست که ممکن است به صورت ثبوت یا محرومیت در وجدان مولا وجود داشته باشد. البته باید این اعتبار بعداً ابراز شود، زیرا مکلف از نفس و اعتبار مولا خبر ندارد. باید مولا آن را ابراز و بیان کند و ابراز آن همان صدور حکم است. پس از نظر ایشان حقیقت حکم شرعی اعتبار به این نحو است.

حالا مسئله‌ای که در اینجا نسبت به بیان حضرت آیت‌الله خویی مطرح می‌کنیم این است که آیا اعتبار حکم شرعی همیشه به شکل ثبوت در ذمه است یا می‌تواند نوع دیگری هم باشد؟ ببینید جمله "لله علی الناس" مناسب است چون کلمه "لام" و "علی" هست که دلالت بر ثبوت در ذمه می‌کند. این جمله اسمی است. اما اگر مولا اینگونه نگفت و گفت "اقیموا الصلاة وآتوا الزکاة"، آیا از این جمله می‌توان ثبوت در ذمه را استنباط کرد؟ یعنی بگوییم این اعتبار به شکل ثبوت در ذمه است. به نظر عرف، این ثبوت در ذمه محسوب نمی‌شود بلکه دستوری است. آیه‌ای که ذکر شد خیلی مناسب است. بنابراین در گفتار ایشان به نظر ما باید اینگونه گفته شود که اعتبار را به دو بخش تقسیم کنیم. یعنی در مقام اثبات گاهی به نحو ثبوت در ذمه است. ثبوت در ذمه مکلف اگر لحن جمله اینگونه باشد مثل لله علی ان افعل کذا در نذر و ولی سیاق جملات مثل "اقیموا الصلاة وآتوا الزکاة" یا همان سیاق در باب امر به نماز و زکات استفاده می‌شود؟ یعنی عرف از این "اقیموا" و "آتوا" امر و دستور می‌فهمد.

۲. علامه طباطبایی می‌فرماید: رأی علامه این است که احکام شرعی دو جنبه دارند. یعنی اعتبار در اعتبار. وقتی حکم شرعی به مکلف می‌گوید باید این کار را انجام دهی، اینجا دو اعتبار وجود دارد. چرا دو اعتبار؟ این یک مبنایی دارد که توضیح خیلی مفصلی می‌خواهد که در این مجال نمی‌گنجد. نظر علامه طباطبایی این است

که می‌گوید (باید) امری اعتباری باشد. ما مفاهیم "هست و نیست" داریم و "باید و نباید". ایشان می‌گویند "هست و نیست" امری واقعی است که مربوط به عقل نظری است. "باید و نباید" امری اعتباری مربوط به عقل عملی است. عقل عملی که مصالح و مفاسد را درک می‌کند می‌گوید باید این کار را انجام دهی یا نباید. "هست و نیست" به عقل نظری مربوط می‌شود؛ در حالی که "باید و نباید" به عقل عملی مربوط می‌شود. علامه طباطبائی می‌گوید هر جا که "باید" باشد، امری اعتباری است. حالا وقتی مولا به بنده می‌گوید باید این کار را انجام دهی، دو "باید" داریم. یک "باید" از طرف مولا که می‌گوید باید این کار را انجام دهد. بعد از این، بنده می‌فهمد که برای اطاعت باید اقدام کند. بنابراین دو "باید" داریم. لذا می‌گویند اینجا اعتبار در اعتبار است. یعنی این وجوب از طرف مولا یک "باید" گفته شده است. این "باید" نیازمند اطاعت و انقیاد است. من باید آن "باید" مولا را اجرا و عمل کنم. بنابراین دو "باید" در فعل وجود دارد. اگر خودم چیزی را بر خود الزام کنم، این یک اعتبار است. اگر شارع چیزی بر عهده من بگذارد، می‌شود دو اعتبار. یک اعتبار از طرف مولا است که فرمود باید این کار را انجام دهی. یک "باید" دیگر، عقل من به من می‌گوید که چون بنده او هستی، باید این کار را انجام دهی، زیرا لازمه بندگی تو اطاعت است. بنابراین اینجا یک "باید" وجود ندارد، بلکه دو "باید" است. این می‌شود اعتبار بر اعتبار. البته این مبتنی بر این است که ما نظریه علامه را بپذیریم که همیشه و همه‌جا (باید) امری اعتباری باشد. در آن صورت، ما باید بررسی کنیم که چند "باید" داریم؛ یک "باید" داریم یا دو "باید". اگر خودمان چیزی را بر خود واجب کردیم، یک "باید" است. اگر مولا بر من باید گفت، دیگر نمی‌توانیم بگوییم یک "باید" است. باید بگوییم بله، یک الزامی از طرف مولا وجود دارد که این یک الزامی از طرف عقل عملی من است که بعد از الزام مولا می‌گوید تو باید این را اطاعت کنی. وجوب الامتثال. پس یک وجوب نمازی داریم که شارع نماز را بر من واجب کرده است و یک وجوب الامتثال و این باید دوم است. . .

ما نیز بر همین مبنا را قبول داریم؛ البته این مبنا نیاز به بحث دارد که چگونه می‌توان اثبات کرد که همیشه باید به جنبه‌های نظری و اعتباری امور توجه کرد. این موضوع بحث‌های بسیاری را دارد، از جمله دیدگاه‌های موافق و مخالف. قصد داشتم که به صورت مختصر به این مباحث بپردازم، اما اکنون بحث از مسیر اصلی دور شده است و ما فاصله زیادی از موضوع اصلی گرفته‌ایم. هدف این جلسه دوم این بود که به بررسی آثار اعتباری بودن احکام شرعی در علم اصول بپردازیم. اگر بگوییم احکام شرعی اعتباری هستند، چه تأثیراتی بر اصول و دانش فقه خواهد داشت؟ هدف ما این است که برخی از نتایج اصولی و فقهی را از دیدگاه اعتباری بودن مطرح و بررسی کنیم، اما هنوز به این مرحله نرسیده‌ایم. به نظر ما، نظریه قابل قبولی که در رابطه با حکم شرعی وجود دارد، این است که حکم شرعی را جعلی و اعتباری بدانیم، به همان معنای اعتباری که واقعیتی غیر از قرارداد و جعل نداشته باشد. نکته‌ای را در پایان مطرح می‌کنم تا اشتباهی رخ ندهد؛ ما یک حکم داریم و یک مبادی حکم. مبادی حکم، همچون مصلحت و مفسده، اراده و کراهت، امور واقعی هستند و با آنها کاری نداریم. خود حکم، یعنی همان الزام و وجوبی که از جانب مولا ایجاد می‌شود، بسته به قراردادی است که مولا آن را اعطا می‌کند. مادامی که این قرارداد و اعتبار وجود نداشته باشد، حکمی نیز وجود نخواهد داشت. بنا بر این، مبادی حکم جنبه واقعی دارد، اما نفس حکم جنبه اعتباری دارد.